

بررسی سفر قهرمانی شخصیت در بوف کور با تکیه بر کهن الگوهای

بیداری قهرمان درون

مجید سرمدی*، مصطفی گرجی*، فاطمه کوپا**، مجید صفاری نیا***، سولماز مظفری****

دریافت مقاله:

۹۲/۰۲/۷

پذیرش:

۹۳/۴/۱۴

چکیده

نقد کهن الگویی از نظریه‌های مدرن نقد ادبی و مبتنی بر نقد روانشناختی است که براساس آرای یونگ بنا شده است. در این نوع نقد، ضمن مطالعه و بررسی کهن الگوهای یک اثر، چگونگی جذب آنها توسط ذهن شاعر و نویسنده نشان داده می‌شود. کهن الگوها که محصول تجربه‌های مکرر بشر در زندگی است و در ناخودآگاه وی به ودیعه نهاده شده، از زوایا و ابعاد گوناگون مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. برپایه این مطالعات، سفر قهرمانی برای رسیدن به کمال و رویای فردیت با تکیه بر حضور کهن الگوها در زندگی هر فرد میسر است. هدف این مقاله، بررسی رمان بوف کور نوشته صادق هدایت از منظر نقد کهن الگویی با تکیه بر مبانی فکری کارول پیرسون و هیوکی مار در زمینه کهن الگوهای دوازده گانه بیداری قهرمانان درون است. نگارندگان تلاش می‌کنند نشان دهند شخصیت‌های داستانی نیز همچون شخصیت‌های هشیوار، با تجلی این کهن الگوها، می‌توانند در فرایند تفرّد گام نهاده و سفر قهرمانی را درپیش گیرند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد رمان بوف کور سرشار از کهن الگوهاست و به دلیل رویکرد روان‌شناسی خود، برپایه نظریات کهن الگویی قابل تحلیل است. بوف کور با حلول پنج کهن الگو، روند تفرّد را در پیش می‌گیرد و دیگر شخصیت‌های داستان نقش پرورش دهندگی را در مسیر تشرّف برای او دارند.

کلیدواژه‌ها: نقد کهن الگویی، سفر قهرمانی، کهن الگوهای دوازده گانه پیرسون، بوف کور، صادق هدایت.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

*** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

**** دانشیار گروه روان‌شناسی و مشاوره دانشگاه پیام نور

***** دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول)

بوف کور که از مهم‌ترین رمان‌های زبان فارسی به حساب می‌آید، از نظر اسلوب، سوررئالیستی و از نظر نوع، نوولی روانی است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵)

راوی رمان، خود بوف کور است که به شیوه‌ی راوی - قهرمان و غیرخطی با زاویه دید درونی به شرح زندگی خود برای سایه‌اش می‌پردازد. بوف کور، جلوه‌ی کامل «انسان سوگواره‌ای» است که چون جغد به سوگ می‌نشیند و بر خود می‌گریزد. این جغد، ناله‌هایی را که در گلوش گیر کرده است، «دردهایی که نمی‌شود به کسی گفت» به شکل لکه‌های خون به بیرون تف می‌کند. (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۹۷-۱۹۶) بسیاری از خوانندگان این اثر، راوی و نویسنده را یکسان دانسته‌اند و مطابق با دیدگاه خود، هدایت را مورد انتقاد قرار داده‌اند. «بوف کور، زبان خود هدایت است. خود اوست که در آن سخن می‌گوید. لحن خودش را دارد. مکالمه خود اوست با درویش. صمیمی‌ترین محاکاتی بین او و سایه‌اش که بر دیوار قوز کرده و همچون بوف کور نشسته ...» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۴)

این داستان تمثیلی - نمادین به گونه‌های مختلف مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته است. برخی تنها اثر را به قصد سرکوب کردن دیدگاه نویسنده مورد نقد قرار داده‌اند: «بوف کور تجسم بدبینی و پیچیدگی روحی هدایت بود. این کتاب به قول آل احمد تلفیقی بود از شک قدیم آریایی، نیروانای بودا، عرفان ایرانی و انزوای جوکیانه یک فرد مشرق‌زمینی.» (یاحقی، ۱۳۷۸: ۲۴۱) این اثر از دیدگاه روان‌شناسی مورد بررسی و تحلیل بسیاری از صاحب‌نظران و منتقدان قرار گرفته

است. «سفر به دنیای درون و «حضور در گردش زمین و افلاک» و یا به کلام یونگ «یگانه شدن انسان و کیهان» از دیدار با «سایه» که دارای سرشتی عاطفی است، آغاز می‌شود.» (یاوری، ۱۳۸۶: ۳۵۸) و سفر بوف کور نیز به دنیای درونی خود و آشنایی با روح و روانش دقیقاً با گفتگوی راوی با «سایه‌اش» آغاز می‌گردد و این گفتگو برای یافتن کهن الگوها که برگرفته از مبانی نظری روان‌شناسی است، می‌تواند نمونه‌ای فرد و یگانه باشد، «شناساندن خود به سایه و خود را چون بازتابی از همه هستی‌های پیرامون خود با چشمانی تیز و شکافنده دوباره نگریستن و از نو اندیشیدن، به تمام و کمال در انگاره آنچه یونگ دیدار با لایه‌های سنگین خفته ناخودآگاهی جمعی، سازگار ساختن پاره‌های ناهمساز هستی و به سخن کوتاه «خویش‌یابی» می‌نامد، می‌گنجد.» (همان، ۱۳۷۱: ۳۵۶) به همین منظور این مقاله با رویکرد روان‌شناسی به دنبال ارائه تفسیری کهن الگویی از رمان بوف کور براساس شواهد شمی و عینی است. روان‌شناسی کهن الگویی از سطح توصیف زبان‌شناسی و تعبیر معنانشناسانه یک اثر فراتر رفته و به سطح تفسیر روان‌شناسی دست می‌یابد و گاه با همین تفسیر سبک و ساختار نوشتاری یک اثر را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. مسئله تحقیق این مقاله تحلیلی - پژوهشی ارائه تفسیر روان‌شناسی از بوف کور بر مبنای شواهد روان‌شناسی شمی و عینی است و پرسش کلیدی این است که هرکدام از این نشانه‌های روان‌شناسی یافت شده بر

های بوف کور (۱۳۸۴) نوشته فهیمه خلیلی تیلمی، عقده ادیپی در بوف کور و سه قطره خون (۱۳۸۴) از بهرام مقدادی، پوچ‌انگاری منفعل در بوف کور (۱۳۸۸) نوشته سیدکاظم موسوی و فاطمه همایون و ... در پیوند با این داستان نوشته شده است که برخی از آنها در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند. گفتنی است با توجه به مشاهدات نویسندگان، در زمینه بررسی این رمان بر مبنای کهن‌الگوهای دوازده‌گانه کارول پیرسون اثر مدونی یافت نشده است.

چهارچوب مفهومی

نقد کهن‌الگویی و ارتباط آن با ادبیات

قرن بیستم همراه با نظریه‌های جدید نقد ادبی، دیدگاه نوینی از آثار ادبی را بر روی خوانندگان گشود و آنها را با ابعاد شگرف و تازه‌ای در این آثار آشنا ساخت. «نقد کهن‌الگویی» یا نقد اسطوره‌ای یکی از انواع نقد جدید است که در حقیقت یکی از زیرمجموعه‌های نقد روان‌شناختی محسوب می‌گردد. این نوع نقد «به کشف ماهیت و ویژگی‌های اسطوره‌ها و کهن‌الگوها و نقش آن در ادبیات می‌پردازد. منتقدان این شیوه عمیقاً در جستجوی صورت‌های مثالی و کهن‌الگویی در آثار ادبی هستند و به تعبیر دیگر از رابطه ادبیات و هنر با اعماق سرشت بشری سخن می‌گویند؛ زیرا اثر هنری را تجلی نیروهای پویا و ذاتی برخاسته از اعمال روان جمعی بشریت می‌-

حضور کدام کهن‌الگوی بیداری قهرمان درون در بوف کور تأکید داشته است و آیا تلویحاً نویسنده بر سفر قهرمان داستان خود تأکید داشته است. فرضیه کلی این است که با توجه به سیطره پررنگ روان‌شناسی بر فضای داستان، می‌توان برخی از کهن‌الگوهای یونگ و کهن‌الگوهای دوازده‌گانه کارول پیرسون منتج از مبانی نظری یونگ را در این رمان نشان داد. این مقاله می‌کوشد با استفاده از مبانی نظری کارول پیرسون، کهن‌الگوهای دوازده‌گانه را یافته و خصیصه‌های هر یک را مطابق با شواهد و مصادیقی از این رمان ارائه دهد.

پیشینه تحقیق

در تبیین پیشینه این پژوهش باید گفت که این داستان با رویکردهای مختلف، مورد توجه منتقدان ادبی بوده است. پژوهش‌هایی همچون «داستان‌نویس‌های معاصر ایران» (۱۳۸۱) تألیف میرصادقی، داستان‌نویسی جریان سیال ذهن (۱۳۸۷) تألیف حسین بیات، سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی نوشته حسن میرعابدینی (۱۳۸۷)، درباره بوف کور هدایت (۱۳۸۱) تألیف محمدعلی کاتوزیان، صادق هدایت و هراس/از مرگ (۱۳۸۸) نوشته محمد صنعتی و داستان یک روح: شرح و متن بوف کور صادق هدایت (۱۳۷۶) نوشته سیروس شمیسا در این زمره- اند که به تحلیل این داستان در ابعاد و زوایای مختلف پرداخته‌اند. همچنین مقاله- هایی چون تحلیل روان‌شناسی شخصیت-

تصویرات باستانی و کهن در نوشته‌های فارسی با عناوین آغازینه، سرنمون، صورت مثالی، صورت ازلی، صورت اساطیری و نمونه دیرینه ترجمه شده است. یونگ چهار کهن الگوی اصلی را شناسایی می‌کند. «سایه» کهن الگویی است که مسئولیت شناسایی ارتباط شخص با افراد هم‌جنس خود را دارد و بیانگر ویژگی‌های خوب و بد و انسانی و حیوانی است و باید رام شود. کهن الگوی «پرسونا» (نقاب) کهن الگوی هم‌نوایی به حساب می‌آید و همان سیمای بیرونی آدمی است. کهن الگوی «آنیما/آنیموس» جنبه زنانه موجود در مرد و جنبه مردانه موجود در زن است که از طریق توارث و از درون ناخودآگاه جمعی وارد شخصیت فرد می‌شود. آخرین کهن الگوی یونگ، «خود» است که کهن الگوی نظم و انسجام، سازمان‌دهندگی، وحدت و یگانگی است. این کهن الگو، شخص را به سوی فردیت و یکپارچگی سوق می‌دهد و مسئولیت اصلی اتحاد میان ناخودآگاهی و خودآگاهی فرد را بر عهده دارد. بعد از یونگ افراد دیگری با توجه به این کهن الگوها به تقسیم‌بندی‌های دیگری دست زدند؛ از جمله این افراد می‌توان کارول پیرسون و هیوکی مار را نام برد که کهن الگوهای دوازده‌گانه را به روی کار آوردند و به سفر تفرد قهرمان صحنه گذاشتند.

با توجه به رابطه عمیق ادبیات و روان‌شناسی و این امر که یک اثر ادبی را

انگارند.» (امامی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) اساس نقد کهن الگویی این است که بیان ادبی، محصول ناخودآگاه تجربه جمعی نوع بشر است. منتقد در این نوع نقد توجه و مطالعه خود را معطوف به بررسی کهن الگوهای متن می‌سازد. این نوع نقد، هر ژانر ادبی را به منزله بخشی از کل ادبیات مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌دهد. «اصل پایه نقد کهن الگویی این است که کهن الگوها- تصاویر، شخصیت‌ها، طرح‌های روایی و درون‌مایه- های فرعی و سایر پدیده‌های نوعی ادبیات - در تمام آثار ادبی حضور دارند و به این ترتیب، شالوده‌ای را برای مطالعه ارتباطات متقابل اثر فراهم می‌آورد.» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۴۰۱) در روان‌شناسی تحلیلی یونگ، که ادامه سنت فکری اندیشمندانی چون افلاطون و کانت قرار دارد، روان در هنگام تولد لوحی سپید و نانوشته نیست، بلکه حامل الگوهای است که یونگ با توجه به دیرینگی آنها و اینکه همه آدمیان در آن شریک‌اند، به آنها نام آرکی تایپ می‌دهد. «واژه آرکی تایپ به معنای نمونه اصلی است که می‌توان واژه پروتوتایپ به معنی شکل اولیه و نمونه ابتدایی را مترادف با آن قلمداد کرد.» (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۵۶) این الگوهای کهن که ساختار ناخودآگاه جمعی را شکل می‌دهند، چیزی نیستند جز توان و استعدادی بالقوه که در پاسخ به انگیزه‌های بیرونی فعال می‌شوند و به صورت‌های گوناگون در رؤیا و آفرینش‌های هنری تجلی و نمود می‌یابند. این

می‌توان از جنبه‌های گوناگون موضوعی، صوری، درون مایه و هرمنوتیک بررسی نمود، یکی از این زوایا رابطه تنگاتنگی است که نقد ادبی با نظریه‌های غالب روان‌شناسی دارد. رمان‌های معاصر فارسی از این امر مستثنی نیستند. نگاهی به چگونگی پیدایش و سیر گسترش روان داستان در ایران- اصطلاحی که با آثار نویسندگانی چون ویلیامز فاکنر، جیمز جویس و ویرجینا وولف وارد قلمروی ادبیات می‌شود - نشان می‌دهد که بسیاری از داستان‌نویسان ایرانی به صور مختلف و درجات متفاوت از مفاهیم و فرضیه‌های روان‌کاوی در نوشته‌هایشان بهره گرفته‌اند و معیارهای تازه‌ای برای سنجیدن و لذت بردن از آثار هنری به خوانندگان آثارشان هدیه کرده‌اند. بسیاری از آثار نویسندگانی مثل صادق هدایت، صادق چوبک، هوشنگ گلشیری، جعفر مدرس صادقی، جواد مجابی، شهرنوش پارسی‌پور، بهرام صادقی و نویسندگان متعدد دیگر - آشنایی آنها را با تئوری‌ها و تکنیک‌های روان‌کاوی، بهره‌گیری آنها را از تک‌گویی درونی و جریان سیال ذهن و توجه آنها را به پیوند و معنایی که در پس واژه‌ها و تصویرهای ظاهراً از هم گسسته و بی‌پیوند وجود دارد، به روشنی نشان می‌دهد. (یاوری، ۱۳۸۶: ۲۲۲) در ادبیات داستانی ایران می‌توان بوف کور (۱۳۱۵) را در کنار زنده به گور (۱۳۰۹) و سه قطره خون (۱۳۱۱) از اولین داستان‌هایی دانست که در آنها به مسئله

دنیای درونی شخصیت‌ها پرداخته می‌شود. (ایزدیار، ۱۳۸۴: ۱۸۰)

کهن‌الگوهای بیداری قهرمانان درون از

دید کارول پیرسون- هیوکی مار

کهن‌الگوهای منبعث از ذهن روان‌شناس شهیر سوئیسی، کارل گوستاو یونگ، افراد دیگر را بر آن داشت تا در راستای آنها، به کشف کهن‌الگوهای دیگر دست یابند. از جمله آنها، می‌توان کارول پیرسون و هیوکی مار را نام برد که با توجه به نظرات یونگ مبنی بر تأثیر کهن‌الگوها در سفر تفرد بشری، دوازده کهن‌الگو را مطرح نمودند. آنچه بیش از هرچیز سبب مطرح گردیدن کهن‌الگوها می‌شود، مسئله سفر قهرمانی هر شخص در زندگی اوست که برای رسیدن به کمال و خودشناسی آن را طی می‌کند. بسیاری از نویسندگان چون جوزف کمپل، کریستوفر وگلر^۱ (Christopher Vogler)، رابرت جانسون، کارول پیرسون و هیوکی مار، سفر قهرمانی را به عنوان الگویی برای روند رشد فردیت مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و بر این باورند که بشر در این سفر به شناخت عمیقی از خود پی می‌برد و معانی مهم زندگی خود را در می‌یابد. کارول پیرسون یکی از پیروان مکتب روان‌شناسی یونگ است که آثار خود را از جمله زندگی براننده من، قهرمان درون و بیداری قهرمان درون را براساس روان‌شناسی تحلیلی و با ارائه کهن‌الگوهای دوازده گانه نوشته است.

کمپیل، قهرمان به منظور جست‌وجو و شناخت خود به سفر می‌پردازد. سیر تحول و سفر قهرمان (The Heros Journey) را می‌توان به سه مرحله اصلی تقسیم کرد که عبارت‌اند از: جدایی (عزیمت)، تشریف و بازگشت؛ که کمپیل آن را هسته اسطوره یگانه می‌نامد، در توصیف این هسته مرکزی آمده است: «یک قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز به حیطة شگفتی‌های ماوراءالطبیعه را آغاز می‌کند: با نیروهای شگفت در آن‌جا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پر رمز و راز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند» (همان، ۱۳۸۹: ۴۰). به جز کمپیل، افراد دیگری چون وگلر نیز مراحل را برای سفر قهرمانی ذکر نموده‌اند که همگی تحت تأثیر مراحل کمپیل ساخته شده‌اند. بشر برای رسیدن به تفرد، سفر مخاطره‌آمیز قهرمانی را سپری می‌کند. فرایند فردیت (تفرد و رسیدن به کمال) اساساً فرایندی شناختی است، یعنی اگر فرد بخواهد شخصیتی کاملاً متعادل یابد، باید روند خاصی را پی بگیرد. (ویلفرد و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۹۵) معمولاً سفر قهرمانی در یک حالت بی‌گناهی و بیهوشی آغاز می‌شود و در دولتی از فضل و آگاهی برتر به پایان می‌رسد. (Brown, 1999: 11) با توجه به این مطلب که قهرمانان در طی سفر کمال‌گرایی خود از منابعی غیر معمولی یاری می‌طلبند

وی به همراه طرفدار دیگر نظریات یونگ-هیوکی مار- با تکیه بر کهن الگوها، سفر قهرمانی را مورد بازبینی و کاوش قرار می‌دهند؛ کهن الگوهای دوازده‌گانه آنها عبارت‌اند از: معصوم، یتیم، جنگجو، حامی، جستجوگر، عاشق، نابودگر، آفرینشگر، حاکم، دلک، فرزانه، جادوگر.^۲ آنها با تأکید بر این دوازده کهن الگو در حقیقت رشد فردی هر کسی را در زندگی مورد بحث قرار می‌دهند.

سفر قهرمانی و مراحل آن

قهرمان از جمله نیروهای نهفته در ناخودآگاهی است. کار اصلی قهرمان، انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است، یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش؛ به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی روبه‌رو شود. (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۶۴) قهرمان سعی دارد سفر تفرد را در پیش بگیرد، دنیای درون خود را ساخته و به یگانگی رشد فردی خود دست یابد. «توالی اعمال قهرمان از الگوی ثابت و معینی تبعیت می‌کند که در تمامی داستان‌های جهان در دوره‌های گوناگون قابل پی‌گیری است. قهرمان افسانه‌ای معمولاً بنیانگذار چیزی است- یک عصر تازه، دین تازه، شهر تازه و یا شیوه تازه‌ای از زندگی که برای دست‌یافتن به آن باید ساحت قدیم را ترک گوید و به جست‌وجو بپردازد.» (کمپیل، ۱۳۸۰: ۲۰۶) مطابق با این سخن جوزف

اسطوره‌ای زندگی هر شخصی به سه قسمت تقسیم می‌گردد که هر کدام از این بخش‌ها می‌تواند از کهن الگوهای خاص خود یاری بگیرد، قابل ذکر است که این کهن الگوها می‌توانند در مراحل مختلف دگرگون شوند (پیرسون، ۱۳۹۰: ۱۴۶-۱۴۰):

(Lotze, 2004: 30)، شاید برپایه مبانی فکری کارول پیرسون بتوان گفت: این کهن الگوها هستند که در هر دوره‌ای از سفر قهرمانی آنها ظاهر می‌شوند و نقش هدایت‌گر را برعهده می‌گیرند. در هر دوره‌ای از زندگی یکی از کهن الگوها حکومت و مدیریت زندگی را در دست می‌گیرد؛ مسیر



در توصیف حالات روانی شخصیت‌های بوف کور تبحر خاصی دارد، ترس و اوهام، یأس‌های عمیق، بدبینی و انزوا همگی در سیر داستان بوف کور نمایان است. بوف کور با توصیف حالات درونی آغاز می‌شود و همین می‌تواند مؤید این مطلب باشد که این رمان، یک رمان روان‌شناسانه است. «در بوف کور دنیای وجود مشکوک است. تکرار بیهوده اشیاء و اشخاص و وقایع است. کارها تکرار می‌شود، شخصیت‌ها عیناً تکرار می‌شوند. مجاز و واقع به هم می‌آمیزد؛ اما آنچه اصالت دارد، رؤیاها است. کابوس‌های مکرر است. هذیان‌های بیمارگونه است.» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۱) این داستان دایره‌وار از دو بخش تشکیل شده است که ارتباط صوری بین آنها با چند صفحه در پایان بخش یک و در پایان بخش دو برقرار می‌شود. در بخش

بحث و بررسی

بوف کور و تکنیک ساختاری داستان

داستان بوف کور، عرصه نمایش تفکرات و دریافت‌ها از جنبه آگاهی و نیمه آگاهی و ناخودآگاه، سیلان خاطرات و احساسات و تداعی معانی بی پایان است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۰۱) این اثر در حدود سال ۱۳۱۵ انتشار یافت. بوف کور رمانی است غیرخطی با زاویه دید درونی به شیوه راوی - قهرمان، تکرار صحنه‌ها، تم‌ها و وقایع اثر یکی از خصوصیات بارز نویسنده در این اثر است. این داستان لبریز از برگردان‌های شگفت است، نویسنده سعی در آمیختن زمان گذشته و حال در روند داستان نموده است. هدایت برای شخصیت‌های داستانش، ویژگی‌های مکرر می‌آورد و همین ثقل موضوع را برای خواننده تشدید می‌کند. وی

خرابه‌های شهر باستانی ری بنا شده است به خاک می‌سپارد. بعد از بازگشت به خانه، راوی با کشیدن تریاک، دچار خلسه‌ای می‌شود که او را چند قرن به عقب و به یک زندگی پیشین می‌برد. در دنیای جدیدی که بیدار می‌شود، از رقاصه‌ی معبد اینگم زاده شده که هرگز او را ندیده است و با زنی - برگردانِ مادرش - ازدواج کرده که او را لکاته می‌نامد و مادر و همسرش شباهت ظاهری شگفتی با زن ائیری بخش اول داستان دارند. لکاته از همان لحظه ازدواج از همبستری با او امتناع می‌کند، ولی با مردان دیگر رابطه دارد. راوی به شدت از او متنفر است، اما در آرزوی هماغوشی با اوست. یک روز گزلیکی بر می‌دارد، به اتاق لکاته وارد می‌شود، زن لب پایین او را به سختی می‌گزد و از میان می‌درد و او نیز همچون پیرمرد خنزر پنزری لب شکری می‌شود. گزلیک بی اختیار به تن لکاته فرو می‌رود و او را می‌کشد. راوی هراسان به اتاقش می‌دود، جلو آینه به خودش نگاه می‌کند و متوجه می‌شود که تبدیل به پیرمرد خنزر پنزری شده است.

تحلیل مؤلفه‌های کهن الگوی راوی بوف کور

بوف کور به عنوان رمانی که تحت تأثیر مسائل روان‌شناسی نگاشته شده است و در حقیقت حالات روحی نویسنده خود را نشان می‌دهد، می‌تواند نمونه خوبی برای نقد روان‌شناختی باشد. ساختار بوف کور نزدیک به جریان سیال

یک، راوی تجربه‌ای غریب و بیشتر روانی با زن ائیری و پیرمرد قوزی (خنزر پنزری) دارد. در بخش دو، او تناسخی مربوط به چند قرن پیش را تجربه می‌کند. بخش یک با آمدن عمویی ناشناخته از هند آغاز می‌شود که راوی قبلاً او را ندیده است. هنگامی که او می‌رود تا بغلی شراب را از بالای رف بیاورد، از سوراخ هواخور، منظره یگانه‌ی همه نقاشی‌هایش را می‌بیند - زنی در لباس سیاه، با زیبایی بی نظیر، آرام و رؤیایی در کنار رودی، گل نیلوفر کبودی را به پیرمردی در لباس هندی که در طرف دیگر جوی زیر درخت سروی نشسته است، تعارف می‌کند. راوی گرفتار عشق زن ائیری می‌شود و تمام حوالی خانه را مدت‌ها در جستجوی او زیر پا می‌گذارد. لیکن یک شب که خسته و ناامید به خانه باز می‌گردد او را بر سکوی در منزل نشسته می‌یابد. زن، ساکت و آرام و مدهوش - درست همان‌طور که در خیال راوی بوده است - وارد اتاق او می‌شود. وقتی راوی به آرامی پیاله‌ای شراب در دهان زن می‌ریزد، با بسته شدن چشمان جادویی و گیرای او ناگهان آرامش می‌یابد و می‌تواند تن او را حس کند؛ اما وی کاملاً سرد است، درست انگار چند روز قبل مرده؛ و او واقعاً مرده است. راوی، مصمم به اینکه نگذارد نگاه بیگانه به زن بیافتد، جسد را با کارد تکه تکه می‌کند و در یک چمدان جای می‌دهد و با کمک یک کالسکه چپی قوزی پیر در قبرستانی در شهر کوچک و نزدیکی که روی

ذهن طراحی شده است، راوی بوف کور، اوهام خود را فرافکنی می‌کند و تداعی‌های ذهنیش با وضعیت ظاهری او هارمونی دارد، در بوف کور سه شخصیت، نقش محوری و اصلی دارند: راوی، زن ائیری و لکاته. در کنار این سه شخصیت، نویسنده دست به خلق شخصیت مکملی برای خود با عنوان پیرمرد خنزیر پنزری می‌زند. قابل ذکر است لکاته، زن ائیری و پیرمرد خنزیر پنزری هر سه جزئی از وجود راوی بوف کور قلمداد می‌شوند اما در خارج از وجود راوی، هر کدام با ظهور کهن الگوهایی در پرورش بوف کور تأثیر به‌سزایی دارند و سبب بیدارسازی قهرمان درون او می‌گردند. در جدول زیر به اجمال کهن الگوهای حاضر در قهرمان رمان مشاهده می‌شود:

تله اسطوره‌ای	تجلی کهن الگوها در راوی بوف کور (ترتیب حضور)	
قربانی شدن، بدگمانی	فقدان قدرت رسیدگی کامل به نیازها (به دلیل نبودن مادر و پدر) گرفتاری در چنگال ضعف‌های درونی و روانی که منجر به بیماری روحی و روانی او می‌گردد. (تا پایان داستان مشهود است) حضور وقایع اسفناک و منفی زندگی در ذهن به صورت تلخ و تار (نبودن مادر، آزمایش مارناگ برای پدر/عمو)	یتیم
تنهایی و انزوا، ناامیدی و بیگانگی	کنکاش در گذشته رویارویی با خاطرات در جهت فرایند نفرد بازیابی خصوصیات خود و اطرافیان برای خویشتن کاوی	جستجوگر
افراط	روی آوردن به هنر نقاشی، تخیلات وسیع در نقاشی خیال‌پردازی در خلق دختر ائیری و نقش‌های روی قلمدان در ذهن و در واقعیت و تخیل در گذشته	آفرینشگر
وابستگی شدید به لکاته	چیرگی عشق دختر ائیری در بخش اول داستان چیرگی عشق لکاته در بخش دوم داستان	عاشق
بی‌رحمی نسبت به خود و اطرافیان	مبارزه با رجاله‌ها با نشان دادن نفرت از آنها مبارزه با عشق نسبت به لکاته که در این راه ناموفق است مبارزه با اطرافیان خود - نمونه آن در هنگام بیماری است، مبارزه با خود - شدیداً گرفتار خوددگرگیری می‌شود.	جنگجو
تخریب سازی هویت خود و لکاته گرایش نسبت به متهم سازی و آسیب‌رسانی به دیگران	خشونت عاطفی نسبت به خود و دیگران نشأت گرفته از دوران کودکی راوی و دوران عاشقی نسبت به لکاته تأثیرات منفی واپس زنی‌های لکاته از وصال گرایش به خودکشی برای رهایی از فلاکت‌های زندگی	نابودگر
خیال‌پردازی، پوچ‌گرایی گرفتاری در یأس و انزوا	تخیل پردازی در روابط لکاته با رجاله‌ها اراده راهکارهایی برای رهایی از خود و وجود لکاته	جادوگر
افکار انجام ناپذیر و خودنمایی افراطی توأم با مسخ	تخیل در فرزاندگی خود توهم آشنایی به رمز و رموز جهان	فرزانه
انعطاف‌ناپذیری، بحران زدگی، مسخ شخصیت	شناخت خود و اطرافیان هرچند که با بدبینی و شک و تردید همراه است شناساندن خود به سایه‌اش که چقدر مفلوک، منزوی، تنها و بدبخت است	حاکم

تنها درصدد است با تخلیه روانی، خود را از رویدادها و واقعیات زندگی پیرامونش که او را محاصره کرده، برهاند و دور سازد. این سفر در جهت خودشناسی و کمال‌گرایی صورت می‌پذیرد، هرچند که راوی قصد دارد خود را به سایه‌اش بشناساند و موفق به رسیدن به نهایت این سفر نمی‌شود، اما روال شکل‌گیری این مراحل را می‌شود مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

الف) آماده شدن برای سفر (عزیمت):

اولین مرحله سفر اسطوره‌ای نشان می‌دهد که دست سرنوشت، قهرمان را با ندایی به خود می‌خواند و مرکز ثقل او را از چهارچوب‌های جامعه به سوی قلمرویی ناشناخته می‌گرداند... این مکان همیشه جایی است که موجوداتی سیال و متغیر، شکنجه‌هایی غیرقابل تصور، اعمالی فوق بشری و لذت‌هایی غیرممکن را در خود جای داده است. (کمپیل، ۱۳۸۹: ۶۶) در بوف کور راوی با بیدارسازی کهن الگوی جستجوگر برای سفر اسطوره‌ای آماده می‌شود و می‌خواهد خود را از چالش‌های ناآگاهی برهاند و قدم در روندی برای رسیدن به فردیت و یگانگی بگذارد، اما این تفرد با بازگویی اینکه او می‌خواهد خاطراتش را برای سایه‌اش بگوید و از این طریق خود را به سایه‌اش بشناساند، آغاز می‌شود.

«می‌ترسم که فردا بمیرم و هنوز خودم را نشناخته باشم - زیرا در طی تجربیات زندگی

تحلیل سفر قهرمانی راوی / بوف کور

به دلیل برهم‌ریختگی اجزای ساختار رمان بوف کور، شکست زمان خطی و نمودیافتن شخصیت‌ها در وجود یکدیگر، برای یافتن سیر سفر قهرمانی شخصیت یا شخصیت‌ها، باید نظم و انسجامی را پی‌ریزی نمود، با اینکه با ایجاد نظم برای حوادث و رویدادها، زیبایی ساختاری متن‌ها شاید دچار لطمه شود، اما برای روند سفر قهرمانی چاره‌ای به جز انسجام نیست، جملاتی که حاوی رویدادهای مرتبط با آرکی تایپ‌ها هستند، باید از تشتت خارج شوند تا خواننده تعادل جریانات را دریابد، در بوف کور گهگاه خواننده به دلیل دوار بودن رویدادهای داستان، با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شود که یا تشابه بسیار به یکدیگر دارند و یا در تضاد با یکدیگرند که این حضور دوارمانند سبب سردرگمی مخاطب می‌شود. ذهن خواننده در صدد است تا ارتباط میان شخصیت‌ها را کشف کرده و آنها را در هر داستان در جایگاه خود قرار دهد. خواننده در ابتدای داستان با هدف اصلی نویسنده از نوشتن این داستان آشنا می‌شود و می‌خواهد با دیدی خودشناسی به داستان بنگرد. با توجه به شواهد و مصادیق حاضر در متن، تنها کسی که در این داستان، به سفر قهرمانی پا می‌گذارد و خواهان رشد فردیت است، راوی / بوف کور است، هرچند که وی نیز در لحظات پایانی عمر به خودشناسی می‌اندیشد و به کمالی که مدنظرش است، نمی‌رسد و

به این مطلب برخوردی که چه ورطه هولناکی میان من و دیگران وجود دارد و فهمیدم که تا ممکن است باید خاموش شد... اگر حالا تصمیم گرفتم که بنویسم، فقط برای اینست که خودم را به سایه‌ام معرفی کنم - سایه‌ای که روی دیوار خمیده و مثل این است که هرچه می‌نویسم با اشتهای هرچه تمام‌تر می‌بلعد - برای اوست که می‌خواهم آزمایشی بکنم، بینم شاید بتوانیم یکدیگر را بهتر بشناسیم.» (هدایت، ۱۳۵۱: ۱۰)

در طی بازگویی وقایع، کهن‌الگوی یتیم در او تأثیر فراوان می‌گذارد و او راه رسیدن به خودشناسی را در جستجو در گذشته و خاطرات می‌داند و تأثیرات منفی کودکی را که همگی نشات گرفته از کهن‌الگوی یتیم در اوست، مسبب تمامی این بدبختی‌های زندگی خود می‌خواند. او برای آماده شدن در این سفر، کهن‌الگوی جستجوگر را قوت می‌بخشد و آن را برای خودشناسی تکامل می‌دهد.

ب) آغاز سفر اسطوره‌ای (تشریف):

پس از آماده شدن برای سفر، شخص، شروع سفر را آغاز می‌کند. در این مرحله است که «فرد از تمامیت معصومانه که در طی آن دنیاهای درون و بیرون در وحدت هستند، خارج می‌شود و به جداسازی، تمیز و تشخیص دنیای درونی از دنیای بیرونی همراه با حسی از دوگانگی زندگی همت می‌گمارد و سرانجام به روشن‌بینی می‌رسد؛ یعنی در تمامیتی هماهنگ، به آشتی آگاهانه بین دو دنیای درون و بیرون دست می‌یابد.» جانسون، ۱۳۸۷: ۳۷) هنگامی که قهرمان از آستان عبور

می‌کند، قدم به چشم‌انداز رویایی اشکال مبهم و سیال می‌گذارد، جایی که باید یک سلسله آزمون را پشت سر گذارد. این مرحله، مرحله - ای محبوب در سفرهای اسطوره‌ای است که مایه به وجود آوردن بخش اعظمی از ادبیات جهان، درباره آزمون‌ها و سختی‌های معجزه - آسا شده است. (کمپیل، ۱۳۸۹: ۱۰۵) این مرحله را عبور از آزمون‌های تشریف‌یافتگی و حصول پیروزی می‌نامند. (همان: ۴۵) در بوف کور، راوی با آزمون سخت رویارویی با واپس - زدگی‌های لکاته و وجود رجاله‌ها و رقبای عشقی خود روبه‌روست که باید راهکاری برای رهایی از این مسئله روحی - روانی بیابد. راوی بوف کور پس از اعلام آمادگی برای شناخت خود به سایه‌اش، به سفر وارد می‌شود. با وجود تله‌های اسطوره‌ای و خلسات که راوی را دربرمی‌گیرد و گهگاه مسائلی را برایش رقم می‌زند، اما او به سفرش ادامه می‌دهد. در این مرحله، معمولاً فرد با چهار کهن‌الگوی «جستجوگر»، «عاشق»، «نابودگر» و «آفرینشگر» هدایت می‌شود، اما در مورد راوی تغییراتی صورت پذیرفته و همچنان کهن‌الگوی جستجوگر در این سفر ماریپیچ او را یاری می‌رساند. در این مرحله از سفر با حضور چهار کهن‌الگو در راوی روبه - رو می‌شویم: (آفرینشگر، عاشق، نابودگر و جنگجو) او در هیأت آفرینشگری دست به تخیل می‌زند و شخصیت خود را در گذشتگانی بسیار دور جستجو می‌کند. (هدایت، ۱۳۵۱: ۴۱) او خود را نقاشی می‌داند که در گذشته‌ای بسیار دور می‌زیسته و حال دوباره به ظهور رسیده است.

مهیّب و پر از کیف مرا تشکیل می‌داد، آنجایی که زندگی با مرگ بهم آمیخته می‌شود و تصویرهای منحرف شده به وجود می‌آید، میل‌های کشته شده دیرین، میل‌های محو شده و خفه شده دوباره زنده می‌شوند و فریاد انتقام می‌کشند، در این وقت از طبیعت و دنیای ظاهری کنده می‌شدم و حاضر بودم که در جریان ازلی محو و نابود شوم، چندبار با خودم زمزمه کردم: مرگ، مرگ... کجایی؟ همین به من تسکین می‌داد و چشم‌هایم به هم رفت.» (هدایت، ۱۳۵۱: ۷۴)

هرچند که راوی مرگ را برای خود می‌خواهد، اما برای تخلیه روانی خود و انتقامی که آن را حق خود می‌داند، نقشه کشتن لکاته را در ذهن خود می‌پروراند.

ج) بازگشت از سفر اسطوره‌ای (بازگشت):

مرحله بازگشت مربوط به مرحله ساخت دنیای درون و رسیدن به یگانگی رشد فردی بشر است. «پس از نفوذ در سرمنشأ و با دریافت فضل و برکت از تجسم مذکر، مؤنث، انسانی و یا حیوانی آن، جست و جوی قهرمان به پایان می‌رسد، ولی اکنون این ماجراجو با غنیمت خود که می‌تواند زندگی را متحول کند، باید بازگردد. چرخه کامل اسطوره یگانه هنگامی تمام می‌شود که قهرمان با سعی و تلاش، جادوی سخن حکیمانه، پشم طلایی^۳ و یا شاهزاده خانم خفته را به ملک بشری یازگرداند، یعنی جایی که این برکت می‌تواند به تجدید حیات جامعه، ملت، کره زمین و یا ده هزار جهان کمک کند.» (کمپیل، ۱۳۸۹: ۲۰۳) هدف و چالش اصلی مرحله بازگشت، در میان گذاشتن استعدادها، آموخته‌ها و ارزش‌های سفر اسطوره‌ای با دیگران و دنیا است.

«خوشی بی دلیلی، خوشی غریبی به من دست داد- چون فهمیدم که یک نفر همدرد قدیمی داشته‌ام- آیا این نقاش قدیم، نقاشی که روی این کوزه را صدها شاید هزاران سال پیش نقاشی کرده بود، همدرد من نبود؟ آیا همین عوالم مرا طی نکرده بود؟» (همان: ۴۱)

این هم نظریه نقد کهن الگویی یونگ را نشان می‌دهد و نقش وراثت اجداد و گذشتگان را در هر فرد بروز می‌بخشد. سفر راوی با حضور آفرینشگر آغاز می‌شود و در کهن الگوی عاشق تا پایان خود را قوت می‌بخشد، در بخش ابتدای داستان، راوی عاشق و دل از دست داده دختر اثری است و این عشق در وجود لکاته پررنگ می‌شود، هرچند که به نفرت می‌انجامد. عشق و نرسیدن به وصال در بخش اول به اعتیاد راوی منجر می‌گردد و همین اعتیاد باعث می‌گردد که تخیلات او در گذشته قوی‌تر شود. اما مایه اصلی سفر، عشق است. عشق سبب می‌شود که راوی بخواهد در ارتباط خود با دختر اثری در پی شناخت او برآید، مادرش را در وجود او جستجو کند، به دنبال شناخت پدر/عمو برآید، با پیرمرد خنزر پنزری/نعش کش روبه‌رو شود، در پی حمایت‌های عمه و ننجون از شناخت واهی و گهگاه واقعی لکاته و خود باخبر شود، با سایه‌های خود مواجه گردد، نفرت خود را از رجاله نشان دهد، برای رسیدن به وصال لکاته دست به کارهایی از جمله رجالگی و دلالی بزند، گاهی از وجود خود احساس اشمئزاز و نفرت کند و سرانجام راه حل اساسی برای رسیدن به مرحله آخر تفرد را در گرو یک چیز بداند: قتل ...

«این رشته‌هایی که سرنوشت تاریک، غم‌انگیز،

را به سایه‌اش نیز شناسانده، او برای رهایی از انزوا، تنهایی، بحران یأس و پوچی که او را دربر گرفته، خود را فرزانه‌ای می‌خواند که از راز و رمزهای زندگی باخبر است و راهکارش راهی از روی فرزاندگی است، در حالی که اینگونه نیست، وی مقصر اصلی را لکاته می‌خواند، او را می‌کشد، خود نیز گرفتار چالش مسخ می‌شود و از رسیدن به شناخت کلی خود باز می‌ماند. پایان راوی جز این نیست که

«من برگشتم به خودم نگاه کردم، دیدم لباسم پاره، سرتاپایم آلوده به خون دل‌مه شده بود، دو مگس زنبور طلایی دورم پرواز می‌کردند و کرم‌های سفید کوچک روی تنم درهم می‌لولیدند و وزن مرده‌ای روی سینه‌ام فشار می‌داد ...» (هدایت، ۱۳۵۱: ۱۱۶)

راوی بوف کور به سبب انتخاب راه اشتباه -کشتن لکاته - که منجر به مسخ شخصیتی خود وی می‌شود، به برکت انتهایی این سفر که رسیدن به آرامش درونی است، نمی‌رسد و در این سفر ناکام باقی می‌ماند.

بحث و نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد با پیوند عمیقی که ادبیات معاصر با روان‌شناسی دارد، در رمان‌های معاصر می‌توان عناصر و مؤلفه‌های روان‌شناسی یونگ را دریافت. از مهم‌ترین نظریات وی، تحلیلی مبتنی بر برجسته‌سازی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهاست. بعدها کارول پیرسون و هیو کی مار، در بسط این نظریه کوشیدند و بر مبنای آن، آرکی تایپ-های دوازده‌گانه خود را مبنای سفر قهرمانی قرار دادند و سفر مخاطره‌آمیز قهرمانی را در

(پیرسون، ۱۳۹۰: ۱۴۵) بازگشت و پذیرفته شدن در جامعه، که برای ادامه چرخه پایدار انرژی معنوی در جهان حیاتی است و از سوی جامعه، توجیه غیبت طولانی قهرمان است، به نظر خود قهرمان از همه مراحل دیگر سخت‌تر می‌نماید. (کمپبل، همان: ۴۵) معمولاً در انتهای داستان، قهرمان سفر تفرّد، به سرزمین خود بازگشته و پادشاه یا ملکه آن اقلیم می‌شود. در این مرحله از سفر معمولاً چهار کهن‌الگوی حاکم، فرزانه، جادوگر و دلقک رهنمودگر هستند که در وجود راوی بوف کور، سه کهن‌الگو به صورت تکامل نیافته خود را نشان می‌دهند؛ اما کهن‌الگوی غالب^۴ راوی در این مرحله نیز کهن‌الگوی عاشق و جستجوگر است که از مرحله قبل او را همراهی می‌کنند. راوی با مرور زندگی خود و شناخت اطرافیانش چه در بخش اول و چه در بخش پایانی داستان، سیر سفر را طی می‌کند، عشق به دختر اثری سبب می‌گردد خود را مرور کند و عشق به لکاته سبب می‌شود به دنبال راه حلی برای رسیدن به وصال و رسیدن باشد که آن را حق خود می‌داند (جادوگر)، این کهن‌الگوی عاشق او را به مرحله نهایی سفر می‌رساند، اما در این مرحله با چالش نفرت و انزجار روبه‌رو می‌شود که در نتیجه واپس زنی‌های لکاته از ارتباط با اوست و در همین تله اسطوره‌ای است که به کهن‌الگوی حاکم به صورت تکامل یافته دست نمی‌یابد و به صورتی کاملاً کم‌رنگ و تکامل نیافته دست به کاری می‌زند که کمال او را دربر ندارد. اما در هر صورت خود را شناخته و خود و زوایا و ابعاد وجودی خود

دخیل می‌کنند، هرچند که دیگر شخصیت‌ها نیز در مراحل از این سفر وارد می‌شوند و تلاش برای رسیدن به مقصد متعالی دارند و واجد خصلت‌های روانی و فکری منحصر به فرد هستند (مانند عمو/ پدر راوی بعد از بیرون آمدن از آزمون مارناگ) اما همگی پتانسیل و استعدادها نامکشوف خود را کنار گذاشته‌اند تا بوف کور را در رسیدن به کمال و خویشتن‌کاوی یاری برسانند.

با تحلیل در این راستا، این نتیجه حاصل می‌گردد که هرچند که راوی نمی‌تواند نقش یک قهرمان حقیقی را در داستان داشته باشد، اما با هدایت آرکی تایپ‌های درونی و بیدارسازی کهن‌الگوهای درون خود، تلاشش را برای طی این سفر دنبال می‌کند، سرانجام یکی از حجاب‌ها که همان زمان و مرگ است، او را در تله‌های اسطوره‌ای گرفتار می‌سازد. پس شاید بتوان گفت شخصیت‌های داستانی نیز همچون شخصیت‌های هشیور از این سیر به دور نیستند و نویسنده داستان‌های معاصر تحت تأثیر نفوذ این مسئله نوین روان‌شناسی، سعی در نشان دادن این روند در وجود شخصیت‌های خود دارد، رمان بوف کور مؤید این مطلب است. خارج از محتوای تاریخی و ادبی این داستان که با بحث‌های روان‌شناسی و انسان‌شناسی ادغام گردیده، رویکرد روان‌شناسی آثار نیز می‌تواند افکار نویسندگان را نشان دهد. به نظر می‌رسد هدایت با نشان دادن اوضاع فکری و روانی خود در قالب بوف کور، کمابیش، تلاش خود را برای رسیدن به خودآگاهی محض و کمال به خواننده نشان می‌دهد؛ هرچند که با بن بست فکری مواجه می‌شود و پایانی

سه مرحله (آماده شدن برای سفر، آغاز سفر اسطوره‌ای و بازگشت از سفر) در گرو هدایت و ارشاد آرکی تایپ‌های خود در وجود بشر در جهت روند فرایند تفرد معرفی نمودند. در رمان بوف کور این روند با حضور کهن‌الگوها به وضوح دیده می‌شود. هدایت کوشیده است تا با حیطه روان-شناسی عمیقی که برای رمان خود انتخاب کرده، کنش‌های شخصیت‌های خود را در تناسب و سنخیت شخصیتی آنان هدایت نماید و سیر سفر قهرمانی را مطابق با مبانی فکری یونگ و پیرسون پی‌بگیرد. مطابق با نظریه حضور کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون، سعی نویسنده بر این معطوف گردیده هر شخصیت حاضر در داستان - چه به صورت پررنگ یا کم‌رنگ - بنا بر جوهره و ماهیت خود کنش و عملکرد خود را در جهت سیر تفرد نشان دهد، هرچند که رویدادها و اتفاقات رمان از انسجام زمانی و مکانی تا حدودی به دور است، اما این خویشتن‌کاوی عمیق که در ابتدای داستان نیز خواننده را به سوی خود جلب می‌نماید، در شخصیت‌ها به خصوص شخصیت اصلی، راوی/ بوف کور، مشهود است. سفری که راوی بوف کور در گذشته و حال خود دارد و به صورت خاطره برای سایه خود بازگو می‌کند، در حقیقت سفری به گذشته‌های اساطیری است که شکل بخش کهن‌الگوهاست. کهن‌الگوهای پیرسون و هیو کی مار در این سفر فردیت یابی، نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند، افراد مکمل رشد بوف کور (بوگام داسی، عمه، دختر ائیری، رجاله‌ها، پیرمرد خنزرنزری و لکاته) نیز با تجلی کهن‌الگوها، خود را در این فرایند

جز مرگ و مسخ برای شخصیت خود رقم نمی‌زند. (شاید این پایان بتواند مؤید مسئله خودکشی صادق هدایت نیز باشد).
این پژوهش نشان می‌دهد می‌توان با بهره‌گیری از کهن الگوهای شخصیتی و توجه به سفر قهرمانی به تحلیل و تفسیر متون ادبی پرداخت و مفاهیم اصلی مکنون در آنها را آشکار و واضح ساخت.

<ul style="list-style-type: none"> • راوی در اثر تنهایی و افسردگی می‌خواهد با سایه ی خود سخن بگوید. • راوی بی‌اعتمادی شدیدی نسبت به پیرامون خود حس می‌کند. • راوی فقدان قدرت رسیدگی کامل به نیازها را به دلیل نبودن مادر و پدر احساس می‌کند. • راوی گرفتار در چنگال ضعفهای درونی و روانی است . • حضور وقایع اسفناک و منفی زندگی در ذهن راوی به صورت تلخ و تار (نبودن مادر، آزمایش مارناگ برای پدر/عمو) نقش بسته است. • راوی به کنکاش در گذشته خود می‌پردازد و خاطرات گذشته را به ذهن می‌آورد. • راوی به بازیابی خصوصیات خود و اطرافیان برای خویشتن کاوی می‌پردازد. 	 عزیمت
<ul style="list-style-type: none"> • راوی برای رهایی از تنهایی به هنر نقاشی روی می‌آورد. • راوی به خیالپردازی در خلق دختر اثیری و نقشهای روی قلمدان در ذهن و در واقعیت دست می‌زند. • راوی غرق در خاطرات گذشته می‌شود. • چیرگی عشق دختر اثیری ولکاته در وجودش به او نیروی عشق می‌بخشد. • راوی عقده های فروخته خود را با نفرت نسبت به رجاله ها بروز می‌دهد. • راوی سعی در مبارزه با عشق نسبت به لکاته دارد که در این راه ناموفق است. • راوی در تقابل با رفتارهای لکاته و واپس زنیهای او با خود و اطرافیانش می‌جنگد. • تاثیرات منفی واپسزنی های لکاته از وصال سبب می‌شود راوی در شناخت خود دچار تردید گردد. • راوی خواهان خودکشی برای رهایی از فلاکت های زندگی است. 	 تشریف
<ul style="list-style-type: none"> • راوی خود را برای شناساندن به سایه مرور می‌کند. • راوی دچار مسخ گشته و تبدیل به پیرمرد قوزی خنزرپنزی می‌شود. 	 بازگشت

پی‌نوشت‌ها:

۱. وی به دوازده مرحله سفر قهرمانی اشاره می‌کند: حضور در جهان عادی، فراخوان ماجراجویی، امتناع از گفتگو، ملاقات با استاد، عبور از آستانه اول، آزمون/ متحدان/ دشمنان، ویکرد به غار میانی، امتحان سخت، تصرف شمشیر، برگشت به جاده، رستاخیز و بازگشت با اکسیر (Vogler, 2007: 8).
۲. الف) کهن الگوهای مرحله عزیمت: کهن الگوی معصوم (Innocent) اغلب اولین کهن الگویی ست که در سفر قهرمانی شخص با آن روبه‌رو می‌گردد. «این کهن الگو مظهر اعتماد به دیگران و جهان است» (پیرسون، ۱۳۹۰: ۳۶) کهن الگوی یتیم (Orphan) در کودکی با رسیدگی نشدن به احتیاجاتش و در بزرگسالی

مشاجره، بحث و جدل را دوست دارد و می-تواند زورگو باشد. (دقیقیان، ۱۳۹۰: ۵۰) توانمندی «کهن الگوی جادوگر» (Magisian) مانند «حاکم»، ناشی از هماهنگی وضعیت و مرام درونی او با حقایق بیرونی است ... «جادوگر» از آگاهی‌های روزمره و عادی فراتر می‌رود و شیوه‌های تفاوت و عمیق‌تری را برای عملی کردن امور به کار می‌گیرد. (پیرسون، ۱۳۹۰: ۱۰۸) «جادوگر» تسهیل‌کننده‌ای است که قدرت و کارایی از جذبه، نفوذ و غلبه شخصیتش بر موقعیت سرچشمه می‌گیرد نه از مقام و ریاست. به نظر می‌رسد کهن الگوی فرزانه (Sage) همان پیر خردمند یونگ باشد. پیر دانا، نماد از ویژگی روحانی ناخودآگاه است و زمانی که انسان نیازمند درون بینی، تفاهم و پند نیکو و تصمیم‌گیری است و قادر نیست به تنهایی این نیاز را برآورد، ظاهر می‌شود. (مورنو، ۱۳۸۰: ۷۳) بنابراین، او چون استاد معنوی [تظیر پیر مغان در ادبیات عرفانی ما] عمل می‌کند (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۱۱) و شخصیت «کهن الگوی دلقک» (Jester) شامل کم‌دین‌ها، دلقک‌ها، طنزنویس‌ها، کاریکاتوریست‌ها و همچنین انسان‌های شوخ طبعی می‌شود که شادی و خنده را همه جا با خود می‌برند. (پیرسون، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

۵. کهن الگوهایی که در حد اعلا و تکامل در زندگی خود را نشان می‌دهند و بارزترین کهن الگوی شخص خواننده می‌شوند، کهن الگوی غالب نامیده می‌شوند.

۶. پشم طلایی یا پشم زرین در اساطیر یونان گنجینه‌ای است که یاسون و آرکوتوث‌ها در جستجوی آن بودند که بالاخره آن را به دست آوردند.

با ضعف‌های درونی، وقایع اسفناک زندگی، زورگویی افراد و بیماری‌های جسمی روبه‌رو است. کهن الگوی جنگجو (Warrior) هدفمند است و حد و مرز تعیین می‌کند. جنگجو به رقابت و پیکار علاقه دارد. (همان: ۵۲) جنگجو، دنیای خود را با اتکا بر اراده و تصویرش از یک دنیای برتر، می‌خواهد تغییر دهد. (Pearson, 1989: 76) کهن الگوی حامی (Caregiver) اصولاً مردم دوست و مهربان است و از کمک به دیگران لذت می‌برد.

۳. کهن الگوهای مرحله تشریف: کهن الگوی جستجوگر (Seeker) برای یافتن پاسخ کنجکاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌اش ماجراجویی می‌کند. (پیرسون، ۱۳۹۰: ۶۸) ماده اصلی کهن الگوی عاشق (Lover)، «عشق» است. عشق، صرف‌نظر از جنبه‌های رمانتیک و جنسی آن، شامل استعداد شخص برای قبول تعهد نسبت به دیگران است که گاهی این تعهد، مستلزم از خود گذشتگی و فداکاری است. (شاملو، ۱۳۸۸: ۸۵) کهن الگوی نابودگر (Destroyer) می‌تواند فردی باشد که قربانی حوادث و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. از سوی دیگر او می‌تواند کسی باشد که راه و تجربه‌های جدیدی را در زندگیش انتخاب می‌کند. کهن الگوی آفرینشگر (Creator) کار آفرین، مخترع و نوآور است، به صورت فعالانه، قوه تخیل خود را به کار می‌گیرد و همه چیز و همه کس را ابزار انجام نقشه‌های هنری خود می‌سازد.

۴. کهن الگوهای مرحله بازگشت: «کهن الگوی حاکم (Ruler) باید تصمیم بگیرد از فرصت‌های موجود برای سودجویی شخصی استفاده کند یا در راه مصلحت و رفاه عمومی. او مجادله،

منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۵۷). هفت مقاله، تهران: نشر رواق.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۵). مبانی و روش‌های نقد ادبی. تهران: جامی.
- ایزدیار، محسن و عبدالرضایی، سامان (بهار ۱۳۸۴). «ذهن و قلمرو آن در داستان آینه‌های درد». *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک*. شماره ۱۰.
- بیات، حسین (۱۳۹۰). *داستان نویسی جریان سیال ذهن*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پیرسون، کارول و هیو. کی. مار (۱۳۹۰). *زندگی برزنده من، مؤثرترین راهکارهای تحلیل خویشتن و غنی‌سازی ارتباط با دیگران*. ترجمه کاوه نیری، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- جانسون، رابرت (۱۳۸۷). *اسطوره جام مقدس*. ترجمه و تحلیل تورج رضا بنی صدر. تهران: فرگان.
- جونز، ارنست و دیگران (۱۳۶۶). *رمز و مثل در روانکاوی*. ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- حسینی، مریم (۱۳۸۷). «نقد کهن‌الگویی غزلی از مولانا». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۱.
- دقیقیان، پروین (۱۳۹۰). *روان‌شناسی تیپ‌های شخصیتی نه گانه (اینیاگرام)*، تهران: آشیانه کتاب.
- شاملو، سعید (۱۳۸۸). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *داستان یک روح*. تهران: فردوس.
- کمپیل، جوزف (۱۳۸۹). *قهرمان هزار چهره*. مترجم شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- گلشیری، احمد (۱۳۶۸). *داستان و نقد داستان*. اصفهان: جی نشر سپاهان.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۳). *دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر. تهران: نشر آگه.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۸۰). «عقاید یونگ در باب تشرف». ترجمه داریوش مهرجویی. *روان‌شناسی دین*. سال اول. شماره ۷ و ۸.
- نوردبای، هال. اس. کالوین و رنون جی (۱۳۷۵). *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمه محمدحسین مقبل. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- هدایت، صادق (۱۳۵۱). *بوف کور*. تهران: امیرکبیر.
- ویلفرد، گورنن. ال و دیگران (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه زهرا میهن-خواه، تهران: اطلاعات.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۸). *جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر ایران*. تهران: جامی.
- یاوری، حورا (تابستان ۱۳۷۱). «ظنّ و سرّ، نگاهی بر بوف کور هدایت از دو منظر روان‌شناختی». *ایران‌شناسی*. شماره ۱۴.
- _____ (مرداد و شهریور ۱۳۸۶). «روان‌کاوی و ادبیات» *بررسی کتاب سمفونی مردگان*. مترجم پروین مقدم، پژوهش نامه فرهنگستان هنر. شماره ۴.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸). *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۷۸). *خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها*. مترجم پروین فرامرزی. مشهد: به نشر.

Brown John, L. & Cerylle A. Moffett (1999). *The Heros Journey: How Educators Can Transform Shools and Improve Learning*. Alexandria: Virginia Usa.

Compbell, Joseph (1973). *Hero with a Thousand Faces*. Princeton University.

Lotze, Chris (2004). *Work Culture Transformation, Straw to Gold –The*

Modern Hero Journey. K. G. Saur Verlag GmbH. Munchen.

Pearson, Carol, S. (1989). *The Hero Withen: Six Archetypes We Live By*. Harper & Publishers. San Francisco.

Vogler, Christopher (2007). *The Writers Journey: My This Structure For Writers*. Michel Wiese Productions.